

نخستین‌ها

ساخت اولین سرود ملی ایران توسط بیگانگان

■ نخستین سرود ملی رسمی دولت ایران در دوره ناصری توسط معلم شعبه موزیک دارالفنون، موسیو لومر به‌صورت موزیک بدون کلام ساخته شد.
دربوش شهبازی مورخ و نویسنده، ساخت اولین سرود ملی را به این قرار شرح می‌دهد: چهار سال پس از تأسیس دارالفنون، دو کارشناس موزیک به‌نام‌های بوسکه و ریون از پاریس وارد تهران شدند و در سال ۱۳۳۵ خورشیدی یک دسته موزیک نظامی به‌نام «دسته موزیک سلطنتی» تشکیل دادند. اما پس از مدتی فعالیت به وطن خود بازگشتند و شخصی به‌نام مار کو از ایتالیا برای آموزش دسته موزیک به خدمت گرفته شد. مار کو مردی عامی بود که تنها به نواختن کلارینت (قرنی) آشنایی داشت.

ناصرالدین‌شاه که پس از سفرهای متعدّدش به فرنگستان، به موسیقی نظامی علاقه‌مند شده بود، در اندیشه سامان دادن و جبروت دستگاه پادشاهی بود، از دولت فرانسه در این مورد کمک خواست و بر این اساس وزیر جنگ این کشور، موسیو لومر را به او معرفی کرد.
افرد زان بانسیت لومر، موسیقیدان نظامی فرانسوی که معاون دسته موزیک هنگ اول سربازان گارد فرانسه بود در سال ۱۳۴۷ خورشیدی به دارالخلافه ناصری آمد و شعبه‌ای به‌نام شعبه موزیک در دارالفنون تأسیس کرد و مشغول تدریس شد. وی نخستین آهنگ سلام رسمی را با عنوان «سلام شاه» به دستور ناصرالدین‌شاه ساخت. از این رو دارالفنون را خاستگاه نخستین آهنگ سلام (سرود ملی) می‌دانند. سرود ملی در مرزهای خارج از ایران برای اولین‌بار به هنگام ورود مظفرالدین‌شاه قاجار در پاریس اجرا شد. لومر در زمینه موسیقی، خدمات شایان بسیاری به ایرانیان کرد. وی اولین کسی بود که هارمونی را به موسیقی ایران‌زمین معرفی و کوشش‌های بسیاری برای ثبت موسیقی سنتی در تهران کرد. لومر پس از کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه، از تدریس موسیقی خود را فارغ کرد و به داد و ستد و تجارت پرداخت.

دکتر جلال گنجی، داستانی را در مورد سرود ملی که مربوط به دانشجویان ایرانی که دوران سلطنت احمدشاه قاجار برای تحصیل به آلمان رفته بودند نقل کرده است که ذکرش خالی از لطف نیست: «ما هشت دانشجوی ایرانی بودیم که در آلمان در عهد احمدشاه تحصیل کردیم، روزی رییس دانشگاه به ما اعلام نمود که همه دانشجویان خارجی باید از مقابل امپراتوری آلمان رژه بروند و سرود ملی کشورشان را بخوانند، ما هم چارای نداشتیم، همه ایرانی‌ها دور هم جمع شدیم و گفتیم ما که سرود ملی نداریم و اگر هم داریم که بدون کلام است پس چه باید کرد؟ اشعار مختلفی از سعدی و حافظ را که می‌دانستیم با هم تبادل کردیم اما این شعرها آهنگین نبود و نمی‌شد به‌صورت سرود خوانده شود. بالاخره من گفتم: «چچها، شعر عمویمش یه فروش را که داریم، هم آهنگین است، هم ساده و هم کوتاه. با توافق همدیگر، روز روز رژه با یونیفرم یک شکل و یکرنگ با سرودن ترانه سبزی‌فروش از مقابل امپراتور آلمان عبور کردیم. پشت سر ما دانشجویان ایرلندی در حرکت بودند و از «هللی» گفتن ما به هیجان آمده و آنها هم بله را با ما همصدایی می‌کردند به صورتی که صدای «له» در استادیوم طنین‌انداز شد و امپراتور به ما تقدد کرد و داستان به خیر گذشت.»

سرود ملی پهلوی

اما نخستین سرود با کلام رسمی ایران در دوران زمامداری پهلوی اول به‌نام سرود شاهنشاهی نواخته شد که تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به‌عنوان سرود رسمی و ملی ایران شناخته شده بود. ماجرای ساخت این سرود به سفر رضاخان به ترکیه بازمی‌گردد که رضاخان به انجمن ادبی تهران تکلیف کرد که سرود ملی تهیه کند. این سرود توسط سالار معزز ساخته شد که در دوران پهلوی دوم، علینقی وزیر ی آهنگی روزی همان شعر ساخت سرودغیر رسمی.

سرود ملی غیررسمی ایران که هیچ‌گاه سرود دولت‌های ایران نبوده و به‌عنوان سرود میهنی شناخته شده است با نام «ای ایران» در سال ۱۳۳۳ به ترانه‌سرای حسین گل‌گلاب توسط روح‌الله خالقی ساخته شد که تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به‌عنوان سرود رسمی و ملی ایران شناخته شده بود. ماجرای ساخت این سرود به سفر رضاخان به ترکیه بازمی‌گردد که رضاخان به انجمن ادبی تهران تکلیف کرد که سرود ملی تهیه کند. این سرود توسط سالار معزز ساخته شد که در دوران پهلوی دوم، علینقی وزیر ی آهنگی روزی همان شعر ساخت سرودغیر رسمی.

نخستین مدرسه به سبک و سیاق اروپایی به‌نام «دارالفنون» ۱۶۱ سال قبل در تهران، خیابان ناصری، محدوده ارگ سلطنتی تأسیس شد. این بنای فرهنگی که باعث دگرگونی و تحولات فکری ایرانیان شد، مدیون میرزاتقی‌خان امیرکبیر است. در دوران صدارت سه سال و ۴۵ روزه امیرکبیر، نخستین مرکز آموزشی که از آن به اسم دانشگاه نوین ایران یاد می‌کنند بنا نهاده شد. امیر تحت‌تاثیر مسافرت‌هایی که به اروپا داشت به شدت علاقه‌مند به تأسیس مدرسه‌ای شد که در سطوحی بالاتر از مدارس ابتدایی و متوسطه باشد. از این رو تصمیم گرفت ساختمانی برای تدریس علوم جدید در تهران تأسیس کند. وی نام دارالفنون را برای این مدرسه جدید در نظر گرفت که معادل اصطلاح فرنگی «پلی‌تکنیک» بود. این مرد وطن‌پرست در نخستین سال صدارت خود موافقت ناصرالدین‌شاه را برای تأسیس دارالفنون جلب و شخصا محل ساختمان آن را تعیین کرد و برای بنای مدرسه میرزازضای مهندس‌باشی را -که از نخستین محصلانی بود که توسط عباس‌میرزا به لندن فرستاده شده و مهندسی را با موفقیت به اتمام رسانده بود- در نظر گرفت. مهندس‌باشی ابتدا نقشه ساختمان را کشید و انجام کار را به محمدمتقی‌خان معمار‌باشی دولت‌واگنار کرد. ساختمان دارالفنون در محوطه وسیعی در شمال ساختمان سفارت روس بین خیابان ناصری (ناصرخسرو) و الماسیه (باب‌همایون) ساخته شد. درب ورودی این مدرسه ابتدا در خیابان الماسیه بود که بعدها با افزودن تالار نمایشی به مدرسه، به خیابان ناصری انتقال یافت.

بنای ساختمان دارالفنون

ساخت بنای دارالفنون قریب به یک‌سال به طول انجامید و در اواخر سال ۱۲۶۷ هجری قمری به پایان رسید و در سال ۱۲۳۰ خورشیدی (۱۲۶۸ مق) افتتاح شد. این ساختمان ۵۰ اتاق داشت که قسمتی از دیوارهای آن به گنجبری، نقش‌ها و تذهیبات بدیع آراسته بود. همه اتاق‌ها یک شکل و به یک اندازه و به صورت مربع با چهارمتر عرض و طول بود و جلوی هر اتاقی یک ایوان قرار داشت. میان حیاط دارالفنون حوض بزرگی بود که در اطراف آن درختان میوه از قبیل زردآلو، توت، گوجه و شاتوت کاشته شده بود. شاگردان برای رفע تشنگی از این حوض که از آب قنات معروف به آب شاه – که از زلال‌ترین آب‌های مشروب تهران سرچشمه می‌گرفت– استفاده می‌کردند. دروازه ورودی ساختمان به شیوه معماری سنتی دارای طاق تزئیر به بلندی است که در دو سوی درگاه دو ستون استوئانه‌ای نقره‌ای‌رنگ، طاق این دروازه را نگه داشته است که بالای درب دو لنگه چوبی و قهوه‌ای‌رنگ مدرسه، کنیبه‌ای قرار دارد که اسم دارالفنون و سال تأسیس آن (۱۲۶۸ مق) حک شده است.

استخدام مدرسان فرنگی

امیرکبیر بعد از اتمام‌قسمت شرقی ساختمان در صدد استخدام معلمان فرنگی برای تدریس در این دانشگاه بر آمد. از آنجا که وی نسبت به کشورهای استعماگر روسیه و انگلیس بدبین بود تصمیم گرفت معلمان را از کشورهای چون اتریش، آلمان و فرانسه برگزیند. وی بعد از مدتی تردید سرانجام کشور اتریش را که در آن زمان به نام «مسا» در نزد ایرانیان معروف بود انتخاب کرد. امیر ماموریت انتخاب و استخدام معلمان اتریشی را به مسیو جان داوود مترجم خودش در کشور عثمانی محول کرد. ماموریت او طی نامه‌ای به شرح زیر به وی ابلاغ شد: «موسیو جان داوود مترجم اول دولت علیه ایران را مرقوم می‌دارد که از قراری به موجب نوشته علیجده چند نفر معلم با سر رشته صاحب وقوف برای مدرسه پادشاهی که در دارالخلافه طهران بنا شده است، ضرور و در کار است. لهذا از مملکت نمسا با پروسیه از قرار تفصیل معلم ماهر تا مدت چهار، پنج سال اجیر کرده که هر سالی مبلغ پنج‌هزار تومان بابت مواجب به همه جهت به همه آن برسد و برای مخارج آمدن و رفتن هر یک از آنها مبلغ چهارصد تومان قرار داده است.»موسیو جان داوود در انجام ماموریت خود شش معلم اتریشی و یک

دارالخلافه‌نشینان برای اولین‌بار در میدان مشق، چشمشان به جمال دوچرخه به همراه دو نوجوان ۱۵و ۱۶ ساله با شلو‌های کوتاه تا بالای زانو که به نمایش گذاشته شده بود، افتاد. این مرکب دویا، توسط انگلیسی‌ها وارد پایتخت قاجار شده بود و نزد نرئبانان قدیم به «مرکب شیطان» معروف بود، چراکه عوام بر این اعتقاد بودند که این وسیله تقلیه توسط شیاطین و پریان حرکت می‌کند چون که کسی نمی‌تواند، روی دوچرخ حرکت کند و سلطان» معروف بود، چراکه عوام بر این اعتقاد بودند که نندارد خودش نمی‌تواند خودش را نگه دارد، پس چگونه می‌تواند یکی را هم بالای خود بنشاند و راه برود و کسانی که سوار بر این وسیله محیر‌العقول می‌شوند و بیچ و تاب می‌خورند، مطمئنا بچه شیطان هستند. افراد پیر و سالمند زمانی که دوچرخه را در گذرها و خیابان‌های تهران می‌دیدند گویا که غول یا آل را دیده باشند، فورا ریز لب بس‌الله می‌گفتند و وجود این وسیله عجیب و غریب را از علایم ظهور می‌پنداشتند. در آن دوران، رسم بر این بود که هر پدیده تازه‌رسیده‌ای که به چشم عوام دور از عقل بیاید، آن‌را از علایم ظهور حضرت قائم می‌انگاشتند. در هر صورت دوچرخه، دل بچه اعیان و پسر پولدارهای پایتخت را برده بود و خانواده‌هایی که دست‌شان به دهان‌شان می‌رسید مخصوصا حاج‌ها و بازاری‌ها برای فرزندان‌شان این وسیله نه‌ظهور را می‌خریدند.

اولین دوچرخه‌سازی

دوچرخه‌های نخستین که در تهران مورد استفاده قرار می‌گرفت از مارک‌های «هرکوس»، «رالی»، «بی.اس.ا» و «بیرمنگام» همگی ساخته کشور انگلستان بود. قیمت بهترین، بادوام‌ترین و خوش‌رکاب‌ترین نوع دوچرخه از ۱۰ تومان شروع می‌شد و به ۱۵ تومان می‌رسید که قیمت لوازم اضافی آن را جمله، قاپ، ترک‌بند، بوق و امثال آن شامل دو تومان می‌شد. با رایج شدن دوچرخه

تهران قدیم

«دارالفنون» از دیروز تا امروز

یادگار امیر کبیر در ناصر خسرو

فرزانه نیکروح متین



معلم ایتالیایی را در رشته‌های مورد نظر امیرکبیر استخدام کرد. اسمایی هفت عملی که به همراه داوود وارد تهران شدند به قرار زیرند: موسیو بارون گومنز، معلم پیاده‌نظام، موسیو کارنوتا، معلم معدن‌شناسی، آگوست کرزیر، معلم توپخانه، دکتر یاکوب پولاک، معلم طب و جراحی، موسیو نمبرو، معلم سوارنظام، موسیو زتی، معلم مهندسی و ریاضیات و دکتر کوکاتی، معلم داروسازی (ایتالیایی) در میان نخستین مدرسان، دکتر پولاک شهرت زیادی داشت چراکه پنج‌سال طبیب مخصوص ناصرالدین‌شاه بود. وی

در تهران کتاب‌های بسیاری در زمینه طب و جراحی به نام‌های جراحی (دو جلد)، رساله در معالجات و تدابیر امراضی نوبه و اسهال، کحالی، علاج استعمال و… چاپ کرده است. نخستین گروه معلمان دارالفنون روزی وارد تهران شدند که بانی دارالفنون دوه، سه روز قبلیش از صدارت خلع شده بود. خبر عزل این بزرگ‌مرد از تمام مشاغل و مناصب دولتی در یک روز قبل از ورود نخستین گروه معلمان دارالفنون در شماره ۴۲ روزنامه وقایع‌الافتاقیه چنین درج شده است: «علیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی به اقتضای رای جهان آرای ملوکانه و صرفه ملک و دولت و خیر و صواب امور سلطنت را در این معنی ملاحظه فرمودند که میرزا تقی خان را از پیشکاری دربار همایون

مدرسه، هفت رشته درسی همان‌طور که ذکر شد تدریس می‌شد که بعدها رشته‌های دیگری مانند تاریخ، جغرافیا، نقشه‌کشی، طب سنتی، ریاضیات، زبان‌های فارسی، عربی، فرانسه و روسی اضافه شد. تدریس در مدرسه از ساعت شش صبح تا سه بعدظهر بود و دانش‌آموختگان ناهار را در مدرسه به صورت رایگان صرف می‌کردند که عبارت بود از پلو خورشت، نان، پنیر، سبزی، یک کاسه آش، آبگوشت و دوغ. به علت حاکم بودن افکار نظامی بر این مجموعه، هزینه آن از بودجه نظامی تأمین می‌شد. جالب است که بداندید بودجه اولیه دارالفنون هفت‌هزار و ۷۵۰تومان بود. در سال‌های نخستین نیز به دانش‌آموزان مقرری پرداخت می‌شد و دانشجویان هر رشته دارای لباس یونیفرم مخصوص بودند که بیانگر رشته تحصیلی آنان بود. این لباس توسط خیاط مدرسه سالی دو بار در زمستان و تابستان برای دانش‌آموزان اندازه‌گیری می‌شد. نوع این لباس‌ها از نوع خارا (پارچه‌ای سبک) و برای لباس زمستانی از جنس ماهوت بود. شاگردان مدرسه بر حسب چگونگی خطاهایشان با آنها برخورد می‌شد، اگر خطا جزئی بود معلمان با خلكش یا چوب، به کف دست آنان می‌زدند و اگر خطاهایشان بزرگ بود ضمن معرفی به ناظم، سطح مجازات متغیر می‌شد؛ مثلا گاهی با دادن تنگ سنگین به دست شاگرد، وی را وادار به نگهداشتن آن در دست‌اشان می‌کردند یا از چوب و فلک و شلاق استفاده می‌کردند و اگر خطاهایشان نابخشودنی بود، اخراج می‌شدند. این مدرسه در ابتدا جزو تشکیلات درباری بود و رییس آن زبرنظر مستقیم شاه انتخاب می‌شد. معلمان نیز با نظر شاه منصوب می‌شدند و برای ورود محصلان جدید به مدرسه کسب اجازه شاه ضروری بود. ناصرالدین‌شاه سالی یکی، دو بار شخصا از مدرسه بازدید می‌کرد و سر جلسات امتحان حاضر می‌شد و کسانی را که از عهده امتحانات بر می‌آمدند را به حضور می‌پذیرفت و مورد تشویق و تقدیر قرار می‌داد و جوایزی برای آنها تعیین می‌کرد. روسای دارالفنون به ترتیب میرزاحمدعلی‌خان شیرازی (وزیر امور خارجه)، عزیزخان مکری (وزیر جنگ)، میرزامحمدخان امیر تومان، علیقلی میرزا انعضالسلطنه (نخستین وزیر علوم ایران)، رضاقلی‌خان هدایت، علی‌قلی‌خان هدایت (مخبّرالدوله)، جعفرقلی‌خان هدایت و محمدحسن‌خان ادیب‌الدوله بود. این مدرسه که در ابتدا با نام نخستین دانشگاه ایران کار خود را آغاز کرد، بعد از مدتی به شکل و شمایل مدرسه متوسطه در آمد و ۱۱۱۰ دانشجو از آنجا فارغ‌التحصیل شدند که برخی از آنان به مقام‌های بالای سیاسی، ادبی و هنری رسیدند. از جمله دانش‌آموختگان معروف دارالفنون باید به محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله (وزیر انطباعات و رییس دارالترجمه همایونی)، احتشام‌السلطنه (رییس مجلس شورای ملی اول و دوم) و میرزاآقاجنگیرخان روزنامه‌نگار و مدیر روزنامه جنگالی صوراسرائیل اشاره کرد.

دارالفنون از دوره ناصری تا به امروز
دارالفنون بعد از آنکه در دیام ۱۲۳۰ خورشیدی به مدت ۸۰ سال پایرجا بود در سال ۱۳۰۸ تخریب شد. در این سال میرزایحیی‌خان اعتمادالدوله قراگزلو وزیر معارف وقت، ساختمان اولیه دارالفنون را در هم کوبید و با نقشه و نظارت مارکف، معمار روسی، ساختمان فعلی را با تلفیقی از معماری عصر هخامنشی و صفوی بازسازی کرد و از این پس این بنا به یکی از دبیرستان‌های شناخته‌شده و معروف تهران تبدیل شد. دارالفنون تا سال ۱۳۵۷ همچنان با کاربری دبیرستان به حیات خود ادامه می‌داد اما با پیروزی انقلاب اسلامی به مر مرکز تربیت‌معلم تبدیل شد و مدتی بعد به مر مرکز آموزش ضمن خدمت وزارت آموزش‌وپرورش اختصاص یافت تا آنکه درب سال ۱۳۷۲ جزو فهرست آثار ملی ایران به ثبت در آمد و درب آن در سال ۱۳۷۵ تا به امروز بسته شد چراکه مسوولان تصمیم گرفتند آن مکان را مورد مرمت و بازسازی قرار دهند و از این مدرسه تاریخی به عنوان گنجینه و موزه آموزش‌وپرورش استفاده کنند. اکنون سال‌هاست که از تصویب این طرح می‌گذرد دارالفنون در گوشه خیابان ناصرخسرو چپ‌نامه تبدیل شده است.

اما اکثر دوچرخه‌سواران تهران قدیم، حمال‌های ماست و حاملان چلوکیاب بودند که تغارهای ماست را بر سر نهاده و سوار دوچرخه شده و به سرت خود را به مقصد می‌رساندند یا شاگرد چلوپلوهایی که ظروف غذا را در جمع می‌چیدند و با سرعت رکاب می‌زدند تا غذا را داغ به مشتری برسانند.
نظامنامه دوچرخه‌سواری
با افزایش دوچرخه‌سواران در خیابان‌های پایتخت، برحسب پیشنهاد اداره تشکیلات نظمیه و تصویب وزارت داخله در ۲۳ مرداد ۱۳۰۵، نظامنامه دوچرخه‌سواری صادر شد. در روزنامه‌های کثیرالانتشار تهران به چاپ رسید. به موجب این نظامنامه، احدی بدون جواز تصدیق نمی‌توانست با دوچرخه در شهر و حومه حرکت کند و اشخاص زیر ۱۳ سال مطلقا حق سواری نداشتند و از ۱۳ تا ۱۸ سالگی کرایه کردن دوچرخه ممنوع بود، طبق این نظامنامه دوچرخه‌بایا باید دارای بوق و زنگ باشند تا صدای آنها تا فاصله ۵۰ درع شنیده شود و از غروب آفتاب چراغ جلوی دوچرخه که با نورسفید تا ۱۰ ذرخ از مسافت را روشن کند و چراغ عقب با نور قرمز روشن باشد. همچنین دوچرخه‌سوارها باید در محل‌های پرجمعیت، سر پیچ‌ها و محل تاقی خیابان‌ها هسته‌حرکت کنند و مجاز نیستند به هیات اجتماع وارد نشوند مگر اینکه پشت سر هم و به فواصل معین باشند، حرکت از میان دسته‌های پیاده، سواری در پیادهرو و مسابقه در خیابان‌ها ممنوع است و اگر کسی قصد مسابقه دارد باید در نقاط مخصوص مسابقه دهند و از قبل نظمیه را مطلع و کسب اجازه کنند. سواری دو نفر یا بیشتر با سوار کردن اطفال و نمایش دادن روی دوچرخه و حمل اشیا در یک دست ممنوع است. دوچرخه‌سواران در نقاط پرجمعیت مجاز نیستند دو دست خود را از دسته دوچرخه بردارند و تعلیم دادن دوچرخه‌سواری در این نقاط ممنوع است.

برگی از تاریخ

سرانجام یکی از حاکمان تهران

■ نخستین حاکم تهران را باباد «باباشیخ» دانست که از طرف «تیمور» مامور پذیرایی از سفیر پادشاه اسپانیا به‌نام «گونسال کلاویخو» در تهران بود، اما چون در آن زمان تهران نسبت به سایر شهرهای ایران شهرت چندانی نداشت مورخان ماموریتش را جزو وظایف اداری حکومتی حساب نکرده‌اند و از او به عنوان حاکم رسمی تهران یاد نمی‌کنند. «دربوش شهبازی» مورخ و نویسنده کتاب «برگ‌هایی از تاریخ تهران»، نخستین حاکم رسمی را «بیگلربیگی» می‌داند که به فرمان «شاه‌عباس صفوی» تعیین شد. انتصاب حاکم یکی از عوامل موثر در به رسمیت شناختن تهران به پایتختی در آینده بود. بیگلربیگی واژه ترکی است که‌گاه با امیرالامرا (امیر امیران) و گاه با سردار مترادف است. برخی بیگ را امیر دانسته و عده‌ای دیگر معتقدند این واژه به کسی اطلاق می‌شود که قرار است در آینده امیر شود. در هر صورت تهران برای اولین بار از زمان صفویان دارای حاکم شد. در میان حاکمان تهران دوره قاجار، سرگذشت یکی از حاکمان به نام «بهمن میرزا» پسر چهارم از ۲۶ فرزند «عباس میرزا» و برادر «محمد شاه» جالب است که ذکر سرگذشتش خالی از لطف نیست: بهمن میرزا در سال ۱۲۲۵ هجری قمری به دنیا آمد و در زمانی که محمد میرزا به پادشاهی رسید همراه وی به تهران آمد و در سال ۱۲۵۵ شاه دارالخلافه شد. مورخان، وی را مردی ادیب و صاحب کتابخانه‌ای معتبر دانسته‌اند که در میان شاهزادگان قاجاری این امر بی‌سابقه بوده است. در زمان وی کتاب‌های بسیاری به نام یا به تشویق وی تألیف و ترجمه شده است.

خیانت بهمن میرزا به سلطنت

نزاع و دشمنی در روابط ایران و عثمانی باعث شد که محمد شاه بیمار، بهمن میرزا را حاکم آذربایجان کند. وی پس از مدتی که از حکمفرمای‌اش در آذربایجان گذشت با «أصف‌الدوله» صدر اعظم خیتاکار سابق قاجار هم‌پیمان شد و از آنجا که بیماری محمد شاه طولانی شده و از طرف دیگر «ناصرالدین میرزا» کوچک‌بده تحریک‌أصف‌الدوله با طراحی نقشه‌ای در صدد آن بود که تاج‌وتخت سلطنت را از آن خود کند، البته ناگفته نماند که روس‌ها نیز برای ولیعهدی بهمن میرزا تلاش بسیاری کردند کهنتیجهمحمد نبود. بهمن میرزا وقتی اوضاع را بر وفق مراد ندید و محمد شاه از این جریان باخبر شد مخفیانه وارد تهران شد تا در امان شاه باشد و به سراغ محمد شاه در شکارگاه رفت که موفق به دیدنش نشد و از ترشش به سفارت روسیه که در پامنار بود، رفت و به آنجا پناهنده شد و به تابعیت دولت روس در آمد. بهمن میرزا بعد از اندک‌زمانی از ایران فرار کرد و در شهر شوشا با حقوقی که از دولت روسیه دریافت می‌کرد سکنا گزید. وی در آن زمان سالانه ۱۲۰هزار رالش مقرری می‌گرفت. «فریدون آدمیت» در کتاب خود متذکر شده است: «در دوران صدارت امیرکبیر، سفارت روسیه بسیار کوشید تا اجازه ورود بهمن میرزا را به خاک ایران بگیرد، اما میرزاتقی‌خان قزاقانی مردی نبود که در مقابل ایشان تسلیم نبود. وی بر سینه دولت روس دست زد و هرگز چنین اجزائی نداد.» بهمن میرزا تا پایان عمرش در شهر شوشا زندگی کرد. در مور مرگش اعتمادالسلطنه در خاطرات خود نوشته: «شهنشاه‌دهم جمادی‌الاولی ۱۳۰۰ قمری تلگرافی از تبریز به ولیعهد زده شد که شاهزاده بهمن میرزا که به خاک روسیه فرار کرده بود، الواف قزاق ۱۶سالگی در مزاری آجری با گنبد ساده‌ای در قریباغ، همان‌طور که خودش معین کرده بود به خاک سپرده شد. پس از مرگش دارایی وی حدود ۱۳۵هزار تومان برآورد شد که اختلاف قرض‌نداشش بر سر تقسیم ارث- که قریب به صد فرزند داشت - باعث جنجال و هیاهوی بسیاری در روسیه و ایران شد.

پیشه

خو رشید خانم
و مصاف با متاع فرنگی
■ در ۱۶۸سال گذشته، در آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه و صدارت تقی‌خان امیرکبیر، ایران با تهی بودن خزانه، بی‌سروسامانی دستگاه دولت و آشفتگی سراسر کشور و بی‌بهره از صنعت جدید، اقتصاد بیمار به ویژه بار بودن دروازه‌های کشور به روی کالاهای فرنگی روبه‌رو بود. تنها راه نجات ایران از این ورطه خطرناک، ترقی کشوروی بود. کاهش واردات و افزایش صادرات و تولیدملی بود. امیرکبیر برای این امر، تدبیر بر کار برد و به تأسیس کارخانه‌های پارچه‌بافی، شکرریزی، کافنساز ی، چینی، بلورسازی، فلزکاری و دیگر صنایع پرداخت. همچنین در راه ترقی صنعت ملی از پشتیبانی، تشویق و مساعدت به اهل فن و هنر دریغ نوزدید و هنرمندان و صنعت‌کارانی ایرانی را نیز دعوت به همکاری کرد و به تولید کالای ملی و رقابت با متاع فرنگی پرداخت. از جمله این هنرمندان، «خورشید خانم» زنی تهرانی بود که در خیاطی وزرندوزی لباس نظامیان دسّتی چیره داشت. امیرکبیر، خورشید خانم را تشویق کرد و به وی فرمان داد شاگردان متعدد بگیرد و تا چندین سال زرندوزی لباس نظامیان ایرانی در انحصار او باشد. به این ترتیب، «خورشید خانم» نخستین زن تهرانی بود که در ترقی تولیدات ملی به رقابت با کالای فرنگی پرداخت و در این امر مهم توفیق یافت. خبر این واقعه در روزنامه وقایع‌الانفاقیه مورخ جمعه یازدهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ هـق به این قرار به چاپ رسید: «ضعیفه تهرانی زرندوزی دوره ملبوس صاحب منصب نظامی را به قاصد روم دوخته و در کمال خوبی به نصب ملایم در آن این هفته به نظر اولیای دولت علیه رساند. به طوری است که مطلقا با کار اسلامیولی امتیاز داده نمی‌شود. اولیای دولت علیه حکومت فرمودند که شاگرد بسیار نگاهدار و تا مدت پنج سال احدی در عمل او شرکت ننماید.»
بر گرفته از اولین‌های تهران